

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در ایران، مملکت ما، تشکیل حزب، خلاصه نمی‌ماسد. جهتش هم این است که غالباً افراد همفکر، هم‌سلیقه که باید با هم جمع بشوند، با هم جمع نمی‌شوند یا گاهی هم اگر در یک مناسبتی جمع بشوند، خود دستگاه‌های حکومتی در این دوران نخواستند که مردم جمع بشوند، به هر عنوانی که باشد. این است که گروه‌ها و احزاب، هر کدام که می‌آیند، فعالیتشان فقط در دشمنی با آن یکی است، در مسیر مثبت کار نمی‌کنند. حالا این هم بحثش خیلی مفصل است. سیاسی‌ها (سیاسیون به اصطلاح) باید بحث کنند. ما کاری نداریم.

مثالی که اول زدم و یکی، دوبار هم قبلاً گفتم، این است که دشمنان ما اصرار دارند که ما را سیاسی تلقی کنند. تلقین کنند که ما هم سیاسی هستیم و همان کارها را در ما تلقین کنند. در فرهنگ عرفان و درویشی، فحش وجود ندارد. هر کسی که فحش می‌دهد، آن فحش به خودش مربوط است. مال خودش است ولی وقتی تشویق می‌کنند این کار هم پیدا می‌شود. این یک وسیله‌ی مضمحل کردن است و وسیله‌ی این است که مردم با هم به طرق مختلف جمع نشوند، همفکر نباشند. فکرهایشان اگر هم یکی کمی هم به هم نزدیک است، سعی کنند اینها را از دو طرف بکشند، از هم جدا کنند، از هم دورتر کنند.

ما برویم به گفته و نوشته‌ی بزرگان سابقمان که چطور بودند؟ چه کرده‌اند؟ چه شده؟ مرحوم آقای سلطان علیشاه رحمته الله علیه، آقای نورعلیشاه، همینطور به بعد، حضرت صالح علیشاه، حضرت رضاعلیشاه و حضرت محبوب علیشاه.

حضرت سلطان علیشاه که در اوراق مختلف فرزندان خودش را دعوت کردند به اینکه با هم خوب باشند. البته اول از آنها خواسته‌اند که همه ان شاء الله به حلقه‌ی فقر دربیایند و بعد با هم موافق باشند و حتی در میان چند تا برادر، اگر یکی، حتی کمی سبب از دیگری بیشتر بود باید ادب و احترام او را نگه دارد. باید برای او در مجالس تقدّم قائل بشود. من یادم می‌آید خودم یک چنین تقدّمی را همیشه رعایت می‌کردم. جلوی وزیر رفتیم، من این تقدّم را رعایت می‌کردم. آن وزیر از دوستان ما بود، خدا رحمتش کند، تعجبش همین بود که من او را، کسی را که در اداره زیر دست من بود تقدّم داشتم. من این داستان را به او گفتم. در یکی از کتاب‌های محققین می‌گوید که انسجام سلسله‌ی گنابادی، به واسطه‌ی همین رعایت چنین حق تقدّمی است. البته بزرگان که وصیت کرده‌اند، برایش بطور کلی یک استثناء قائل شده‌اند. وقتی که یک کوچکتر سمت الهی دارد، سمت معنوی دارد، باید رعایتش

کرد. کما اینکه بعد از رحلت حضرت رضاعلیشاه، در زمان حضرت محبوب علیشاه، با وجود اینکه ایشان برادرزاده‌ی من بودند و من عمو بودم، مقدّم بودم، معذلک همه ایشان را مقدّم می‌داشتیم. این تقدّم و رعایت این امر ما را وادار می‌کند به یک نظم و ترتیبی و یک انس و محبتی که بریدنی و شکستنی نیست. این هم هست که من از همان اوّل، تاکنون فقرا را می‌خواندم به اینکه با هم خوب باشند، رعایت این مسائل را بکنند و نگذارند کسی رخنه پیدا کند، اگر کسی خواست این انس و الفت را به هم بریزد، هر کسی که باشد، او مورد غضب الهی قرار می‌گیرد. از اینکه در مجالس اینطوری بنشینیم و بعد که بلند می‌شویم، کدورت‌هایمان، سیاه‌دلی‌هایمان بیشتر از پیش باشد، چه فایده از این مجلس؟! این مجلس، دیگر مجلس فقری حساب نمی‌شود. بزرگان مجلس هم، وقتی در صف هستند، آن جلویی در واقع راهنمای قبلی حساب می‌شود. آن کسی که در اوّل صف است، وقتی رفت، دیگری دنبال او می‌رود. اگر او در گودالی بیفتد. باید مواظب باشید دیگری در گودال نیفتد. اگر به گودال افتاد، او را در بیاورید، تمیزش کنید. پاک و پاکیزه باید از مجالس در بیاورید. این چنین مجلسی، مجلس فقری است، مجلس الهی است. خداوند حتّی در آن آیه می‌فرماید: بعد از آنکه کسانی، حساب‌های زندگیشان منظم شد و معلوم شد که بهشتی هستند، به اصطلاح در سالن انتظار نشسته‌اند، همه منتظرند که اجازه داده بشود، یکی یکی وارد بشوند. در آنجا، وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ (سوره حجر، آیه ۴۷) اگر لگه‌ی سیاه و جزئی‌ای از دیگران در دلش باشد، خداوند آن را پاک می‌کند، بعد اجازه می‌دهد برود. حال کسی که آنجا هست و باید منتظر باشد، باید لگه‌ی خودش را زیادتر کند؟! نه، باید لگه‌ها را پاک کند. امّا عرایض من، حرف‌های من، یکی از این جهت است که هر قومی را به آن رأسش می‌شناسند و حالا من بدون اینکه خودم رأسی باشم ولی مقام رأس دارم، این است که مسئولم. ثانیاً فرمایش الهی، آیه‌ی قرآن خطاب به پیغمبر است که: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ (سوره هود، آیه ۱۱۲). حضرت فرمود: این «مَنْ تَابَ مَعَكَ» کمر مرا شکست. حالا اگر دقیقاً به این عبارت نباشد ولی در فارسی، ما به همین عبارت می‌گوییم. ان شاء الله نبینم و نشنوم که کمر مرا شکستید. ان شاء الله.

\*\*\*\*\*

امّا در مورد فقرای مشهد که اینجا آمده‌اند؛ حضرت رضا به ما (به ایرانی‌ها) محبت کردند. این طرف تشریف آوردند. بعد دیدیم چه کسانی به ایشان زحمت دادند، مسمومشان کردند، زهر دادند ولی ما همان جنازه‌ی حضرت، برایمان متبرک بود، نگهش داشتیم. من هم خودم را مشهدی حساب می‌کنم برای اینکه مدّتی در مشهد بودم. به هر جهت، خوش‌آمدید و خیلی من از این جهت هم خوشحالم و معذرت می‌خواهم و متأسّفم که ضعف مزاج (نمی‌گویم پیری، برای اینکه ان شاء الله می‌خواهم پیرتر بشوم) نمی‌گذارد که با شما بیشتر باشم ولی به همین اندازه که توفیق دارم، شماها مرا دعا کنید، من هم همه‌ی شما را دعا می‌کنم، ان شاء الله. خوش‌آمدید. (برگرفته از گفتارهای عرفانی،

در اینکه بسیاری اوقات می بینیم وقایع تاریخی تکرار می شود و حتی در زندگی عادی خودمان می بینیم بعضی وقایع فی المثل پیدا شده و می گویند تاریخ تکرار می شود، همین است.

نگاه کنیم در ظهور اسلام، پیغمبر که البته از یک خانواده ی بزرگ و خانواده ی محترمی بود که همه به درستی، امانت، دینداری می شناختند ولی مع ذلک تولدش اول در خانواده ای بود که نه پدرش شخصیت مستقّلی داشت، نه مادرش و نه خانواده ی مادرش ولی حالا می توانیم بگوییم که اینها را نداشت ولی خدا را داشت فقط یعنی خدا او را داشت، در چنته داشت که ظاهر ساخت. به هر جهت اوایل ظهور خیلی به نظر مردم عجیب و غریب می آمد. حتی آیه ی قرآن هم دارد وقتی که پیغمبر دعوتش را ظاهر هم کرد، خیلی ها می گفتند: چرا در فلان شهر، مثلاً در مکه، مدینه و اینها، آن اشخاص هست، فلان کس هست که خیلی مرد بزرگ و دانشمندی است، چرا خدا مثلاً او را پیغمبر نکرد و آمد این محمّد را پیغمبر کرد؟ برایشان عجیب و غریب بود. پیغمبری را هم یک مقام ظاهری می دانستند ولی بعد همین پیغمبر به خواست خداوند در اواخر عمر خودش، گفتارش را مثل ورق زر می بردند.

در چنین وقتی، هنگامی که مردم تا حدّی به اهمّیت و عظمت مقام پیغمبر پی بردند، دروغها در اطرافش فراوان شد. البته دروغها محو می شوند، هر چه آن منبع اصلی بزرگتر باشد، دروغها زودتر محو می شود. دروغهای در مورد پیغمبر، خیلی هایش محو شد ولی انشعابات و اختلافات شروع شد. از اولی که هنوز به قولی آب غسل جسد مبارک ایشان خشک نشده بود، اولین اختلاف ایجاد شد که تاریخش را می دانید. بعد یکی یکی بیابید تا زمان ما، هر روز یک اختلاف جدیدی ایجاد شد ولی باز هم این عظمت آنقدر زیاد بود که از این اختلاف های مختلف، اینها فهمیدند، توجّه داشتند که حق به جانب کیست؟ و خودشان در مقابل حق یک خضوع و خشوعی داشتند. با وجود این در مقابل دشمنان اسلام، همه ی گروه ها متحد شدند و بودند ولی امری که دشمنان اسلام داشتند در آن موقع که هنوز هم دارند، خیلی از آنها از روی جهل و نادانی بود، در یهود یا در نصارا. حتی در بسیاری از علمای یهود، احترام نمی گذاشتند و بد می گفتند ولی عده ای هم بودند که با توجّه به فرمایشات موسی و عیسی علیه السلام، یا یقین داشتند یا احترام می گذاشتند ولی مع ذلک دوران جدیدی از دشمنی شروع شد که هنوز هم ادامه دارد و آن نقل قول های غلط و راهنمایی های غلط که مردم را به چاله بیندازند به اصطلاح، به انحراف وادار کنند ولی خداوند آن عظمتی را که در اسلام داده بود، می بینیم در زمان خود پیغمبر هیچ اختلافی ایجاد نشد ولی اول بار در زمان خلافت علی علیه السلام یک عده ای گفتند: علی خداست که داستانش را می دانید. نقل قول های غلط، نمونه اش بسیاری از این اخباری که نوشته شده و نتیجه اش این بود که یک علم خاصّی در اطراف شناخت اسلام به وجود آمد مخصوص شناخت روّات حدیث. حدیث را همه احترام می گذاشتند و حتی آنهایی که شیعه هم نبودند، به فرمایشات ائمه ی ما احترام می گذاشتند و حتی المقدور رعایت می کردند ولی بدی این بود که از همین احترام و

اطاعتی که مردم از فرمایشات امام داشتند، بسیاری تعلیمات غلط و نگران کننده به نام بزرگان جاری شد. مثلاً می‌گفتند که پیغمبر اینطور فرمود. نمونه‌های عجیبی پیدا شد که بعضی از این نمونه‌ها شاید خدای نکرده مانده ولی اکثراً به تدریج محو شد.

البته زمان پیغمبر نقل قول از پیغمبر خیلی خطرناک بود. برای اینکه هر چه را که مردم، مسلمین، منسوب به پیغمبر بدانند، محترم می‌دانند و هرگز نمی‌گذاشتند چنین اخباری وارد شود. به این جهت بود که بعد در دوران ائمه علیهم‌السلام، ائمه فرمودند که فقط کسانی حق داشتند از ایشان نقل قول کنند که اجازه داشتند. مثلاً مؤمن طاق که از نزدیکان حضرت جعفر صادق بود و داستانی دارد که چند بار گفتیم و اجازه‌ی روایت متداول شد یعنی به کسانی که حضرت اجازه می‌دادند، آنها حق دارند نقل قول کنند. البته تمام این معایب متأسفانه در دوران تاریخ مانده است و گردش کرده حتی به ما هم رسیده. به دوران امروز ما هم رسیده، هر حرفی قابل اعتماد نیست. خیلی اشخاص با ظاهر خیلی معتبر، یک حرف‌های خیلی نامعتبر می‌زنند.

به این جهت نباید هر حرفی را هم که به بزرگان نسبت می‌دهند، باور کرد. البته به احترام نام آن بزرگ ممکن است آدم چیزی نگوید ولی باور نمی‌شود کرد. بنابراین هر حرفی هم که شنیدید، نباید باور کنید.

حضرت صادق برای اینکه ما را تا حدی نجات بدهند در این مورد فرموده‌اند که هر چه از قول ما گفته‌اند و شنیده‌اید، با قرآن انطباقش بدهید، اگر با قرآن منطبق بود، قول ماست. اگر جزئی اختلافی با قرآن و فرمایش قرآن داشت، آن حدیث را به دیوار بزنید یعنی باور نکنید. حالا ما این روش را، این فرمایش حضرت را باید در زندگیمان به کار ببریم.

ان شاء الله خداوند ما را از خطاها حفظ کند. این وسوس شیطانی ما را خراب نکند. ان شاء الله.

(برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، ۱۳۹۳/۱۰/۲۶، جلسه برادران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس قهرمی، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستور العمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

اقدام فرمایید.